

مهدی عبد‌اللهی، سرپرست انجمن، خیلی کمک کرد. دو فیلمنامه ارائه دادم که یکی شان اتوبیوگرافی خودم بود. علی محمد قاسمی فیلمبردارش شد. اما چون بیشتر مواقع از پادگان فرار می‌کردم و به خانه قاسمی برای فیلمبرداری می‌رفتم. بخاطر غیبت زیاد از پادگان، به خرمشهر تبعید شدم!

این فیلمی که در نجف‌آباد اصفهان ساختید چه بود؟
اسمش «در تاریخ او» بود. در آن دوران سوای علی محمد قاسمی، مهدی جعفری هم که این سالها فیلمساز شده است در دفتر انجمن نجف‌آباد فعالیت داشت. بعد از رفتن به خرمشهر یک باری رفتم نجف‌آباد و فیلم را تکمیل کردم. بعد از مدتی مطلع شدم فیلم برای حضور در جشنواره فیلم کوتاه تهران پذیرفته شده است و فیلم در همه بخش‌ها جزو کاندیداها بود و ۵ جایزه برد.

بعد از آن چهره شناخته‌شده‌ای شدید؟
نه به آن صورت. بعد از ساخت آن فیلم، کنکور شرکت کردم و رتبه ۴ تئاتر در دانشگاه هنر شدم.

در تهران و به دور از خانه چگونه روزگار را سپری می‌کردید؟

وضع مالی بدی داشتم و مادرم گفت به منزل فامیل برو و بعد از چند روز از آنجا رفتم و دنبال خوابگاه بودم. دانشگاه خوابگاه نداد و چند شبی در پارک نزدیک دانشگاه هنر خوابیدم و با یک حربه‌ای خوابگاه گرفتم.

اساتید و هم‌دوره‌ای‌هایتان در دانشگاه چه کسانی بودند؟

سال اول تئاتر خواندم و خانمها بزرگمهر و نجم و جدیکار و آقایان جابر عناصری، مسعود اوحی، احمد الستی، حاجی‌مشهدی، بهمن فرمان‌آرا بزرگمهر رفیعا، محمدرضا شریفی، خسرو سینایی، اکبر عالمی و هوشنگ طاهری جزو اساتید ما بودند. مجید اسلامی، آرش معیریان، نگین کیانفر جزو همکلاس‌های سرشناسم بودند اما بیشتر با بایرام فضلی و ابراهیم سعیدی دمخور بودم و البته آنها سال بالائی بودند و در خوابگاه با هم زندگی می‌کردیم.

آن دوران برای مخارج کار هم می‌کردید؟
کارهای تبلیغاتی و تیزر سازی انجام می‌دادم.

درآمدش خوب بود؟
خیلی خوب نبود. بیشتر پولها را آدم‌های بالا دستی می‌گرفتند و چیز زیادی نصیب‌مان نمی‌شد.

در همان دوران به جشنواره‌ای در سوئیس دعوت شدید؟

بله، اولین فیلمساز با استعداد زیر ۲۵ سال بعد از انقلاب شناخته شدم و به به جشنواره‌ای در سوئیس رفتم. جعفر صانعی مقدم و وحید طوفانی کمک کردند تا مشکلات خدمتم که نیمه کاره مانده بود، حل شود. فیلم دیپلم افتخار گرفت و این سفر روی من اثر زیادی گذاشت. فیلمهای زیادی از فیلمسازان دنیا دیدم و فهمیدم فیلمسازی چه دنیای گسترده‌ای دارد و باید دانشم را زیاد کنم.

آیا میل به عکاسی بعد از این سفر در شما ایجاد شد؟
بعد از برگشت شروع کردم به مطالعه فراوان و دوربین یاشیکایی به مبلغ ۳۵۰۰ تومان قسطی از دانشگاه تهیه کردم. بعد از گرفتن دوربین دیوانه وار رفتم سراغ عکس گرفتن.

عکس‌های شهری می‌گرفتید؟
هیچ وقت زیاد در تهران عکاسی نکردم. آخر هفته‌ها می‌رفتم ترمینال آزادی و می‌پرسیدم الان برای کدام شهر بلیط آماده رفتن دارید و بلیط را می‌گرفتم و عازم می‌شدم.

تنها می‌رفتید؟
بله، دو حلقه فیلم همراهم بود. پولی نداشتم، در

خانه روستایی‌ها یا کنار تنور نانوايي‌ها می‌خوابیدم. عکاسی باعث شد بهتر تصویر را بشناسم.

این نگاه سفرمحور در مستندهایتان مشهود است...
درست است. فضای اجتماعی و قوم نگارانه برایم خیلی مهم است.

نکته جالب توجه کاری شما مستندسازی از جنوب تا شمال ایران است....

به نکته درستی اشاره کردید. الان در ۵۵ سالگی هم همچنان سفر می‌روم. همین هفته پیش پنج روز در کردستان، کرمانشاه و اورامانات بودم. هنوز هم تنها سفر می‌کنم.

در این سفرها دختر و همسران شما را همراهی می‌کنند؟

دخترم ده سالی است که در فرانسه زندگی و تحصیل می‌کند و فوق لیسانسش را در رشته پژوهش هنر گرفته است و الان هم هنر دیجیتال آرت می‌خواند.

نکته مهم آزاد گذاشتن دخترتان (آلما) برای انتخاب راه بود. دختری که در کودکی چند فیلم کودک را بازی کرده بود....

الما خیلی راضی است که دیجیتال آرت می‌خواند و تدریس هم می‌کند.

آیا دوست نداشت بازیگری را ادامه بدهد؟
دلش برای بازیگری تنگ می‌شود و البته می‌توانست در آن دوران در بازیگری پیشرفت‌های زیادی داشته باشد و به هر حال ژن نصرت کریمی دارد! ایشان هم معتقد بود آلما با استعداد است. اما در دو تا فیلم آخری که بازی کرد فشار زیادی برای او که کودک بود به وجود آمد و دلزده شد. به همین دلیل سمت موسیقی و بعدش گرافیک و طراحی رفت.

شما در نوجوانی خیلی زود وارد فضای تئاتر شدید. چه کسانی در آن سال‌ها بیشترین تأثیر را بر شکل‌گیری مسیر هنری‌تان داشتند؟

اتفاق بزرگی در زندگی من در دوران نوجوانی از دل تئاتر شکل گرفت. آن زمان دو نفر از تهران برای آموزش تئاتر به شهر ما آمدند که تأثیر عمیقی بر من گذاشتند: آقای حسن زارعی و آقای جاهد جهانشاهی. جهانشاهی به ما تئوری تئاتر یاد می‌داد و زارعی کار عملی بازیگری را با ما کار می‌کرد. بعدها هم دو نفر دیگر در زندگی من خیلی مؤثر بودند: آقای مهران‌فر و آقای بهرام‌زاده. آن‌ها یک کتابفروشی در انزلی راه انداخته بودند که به‌نوعی پاتوق اهل فرهنگ و هنر شهر شده بود. من ساعت‌های زیادی را در آن کتابفروشی می‌گذراندم؛ جایی که هم کتاب بود، هم بحث، هم معاشرت، و در واقع پلی شد میان من و دنیای حرفه‌ای هنر.

با همسران (ماندانا کریمی) در دانشگاه آشنا شدید؟
بله، ایشان در دانشگاه ما فوق لیسانس می‌خواند.

آیا برایتان مهم بود که با دختر نصرت کریمی ازدواج می‌کنید؟

صادقانه بگویم اولین باری که با نصرت کریمی آشنا شدم مسیبتش محمد رضا شهیدی فر در اوایل دهه هفتاد بود که برنامه‌ای تحت عنوان سمینار سینمای بعد از انقلاب در دانشگاه درست کرد و من هم در این برنامه به عنوان مجری بخشی از سمینار بودم و خیلی از بزرگان مثل بیضایی هم حضور داشتند. برنامه در سالن کانون پرورش فکری کودکان برگزار می‌شد و نصرت کریمی به همراه دخترشان هم در این سمینار حضور داشتند. این آشنایی ادامه پیدا کرد و برای همکاری مشترک در یک کار تلویزیونی با ماندانا کریمی صحبت کردم و بعدها هم چون به دانشگاه ما برای ادامه تحصیل آمدند این رابطه ادامه پیدا کرد. شناخت کاملی از فعالیتهای نصرت کریمی در قبل از انقلاب نداشتم و برایم در وهله اول کاراکتر ماندانا کریمی مهم بود. البته بعدها همسرم تعریف کرد که از پدرشان خواسته تا شرایطی فراهم کنند

تا از من شناخت بیشتری پیدا کنند و ایشان من را برای ساخت تیزرهایی که با اسم مستعار می‌ساخت دعوت کرد و دستیارشان شدم. در حین کار من را تایید کردند که پسر خوبی هستم و ایده‌های خوبی در سینما دارم و فعال هستم. فروردین ۱۳۷۷ ازدواج کردیم و خانه‌ای اجاره کردیم. نصرت کریمی گفت که خانه ما بزرگ است و ما هم تنها هستیم و پسرانم (بابک و مازیار) سالها است که در خارج از کشور زندگی می‌کنند و بپایید با ما زندگی کنید. از آن پس شدم عصای دست و پسر نصرت کریمی و پول رهن خانه و پول دستمزد خانمم را ایشان روی هم گذاشت و زمینی در شمال برایمان خرید.

پس زندگی مشترک شما اینگونه شکل گرفت؟
بله و ایشان گفت ما قانونی می‌گذاریم و اول خرید سبزیجات خانه با تو و بعدش لبنیات هم اضافه شد و سال بعدش که در آمد خوب شد نصف مخارج خانه بر عهده من شد. ایشان به من یاد داد که گام به گام بتوانم با عزت نفس مسئولیت‌پذیری داشته باشم. در این دوران نصرت کریمی استاد تمام من شد. روزها در باغچه خانه کاکتوس پرورش می‌داد و من کنارش می‌نشستم و از سینما برایم می‌گفت. بعد از شام هم مدام با ایشان حرف می‌زد.

یک رابطه پدر - پسری شکل گرفت...
خیلی شدید و نزدیک و این در فیلم مستند (نصرت کریمی هنرمند بودن در ایران) که درمورد ایشان ساختم دیده می‌شود.

چه شد به فکر ساخت مستندی درباره ایشان رفتید؟
تا سالها این روند زندگی ادامه پیدا کرد و بعدا به جای دیگری برای زندگی رفتیم و همچنان رفت و آمد داشتیم و پهلوی ایشان بودم. سال ۱۳۸۴ من به عنوان یک مستندساز شاخص و سرشناس مورد توجه قرار گرفته بودم و همسرم گفت که چرا مستندی درباره پدرم نمی‌سازی؟ گفتم که من درباره مردم نواحی مختلف ایران فیلم ساختم‌ام و درباره این قضیه فکر می‌کنم و متوجه شدم که همسرم درست می‌گوید و باید زوایای پنهان این هنرمند برجسته برای مردم نشان داده شود. در مورد حضور بابک کریمی هم باید اضافه کنم که ایشان هم از ساخت این مستند استقبال کرد و اشتیاق نشان داد.

بنابراین عزمتان برای ساخت این مستند جدی شد....
سال ۸۵ ساخت مستند شروع شد و چون خوب ایشان را می‌شناختم کارها طبق برنامه پیش رفت و از اسناد و مدارک ایشان هم استفاده شد. بخشی از این مستند مصاحبه با خود نصرت کریمی است.

هزینه‌های ساخت این مستند چگونه تامین شد؟

تدریس می‌کردم، عکاسی کردم و چند فیلم مستند ساختم تا بخشی از هزینه‌ها تامین شود و به تدریج هزینه تامین شد و به تناوب سه سال زمان صرف فیلمبرداری شد.

فیلمبرداری این مستند را چه کسی انجام داد؟
اشکان اشکانی و شهروز توکلی هم دستیارم بود.

وضعیت استقبال مخاطبان به چه نحوی بود؟
یک میلیون نفر این مستند در فضای مجازی دیدند.

در این سالها در عرصه‌های مختلف مثل خوانش کتاب صوتی، عضو نهادهای فرهنگی و هنری بین‌المللی، عکاسی و مستندسازی فعالیت داشته‌اید. این فعالیتها برایتان چه ویژگی‌هایی دارد؟
نصرت کریمی به من گفت «مهرداد اگر فقط فیلمساز باشی موقع نبود شرایط ساخت فیلم چه می‌کنی و آیا اگر فقط عکاس باشی اگر نتوانستی عکاسی کنی چه کاری انجام می‌دهی؟» این بود که تصمیم گرفتم در عرصه‌های مختلف فعالیت کنم. از روند کاری‌ام در فیلمسازی مستند راضی هستم و سه مستند را در مرحله مونتاژ دارم و تصمیم ندارم بروم به سمت سینمای داستانی. از سال ۱۳۷۰ عکاسی را به صورت پیوسته انجام می‌دهم و از ۷۰۰ تن از مفاخر ایرانی عکاسی کرده‌ام. قرار است به زودی کتاب عکاسی‌ام در فرانسه و دو کتاب دیگرم در ایران منتشر شود. اوایل دهه هشتاد با دکتر ناصر فرکوهی و ایرج افشار دمخور بودم و در سایت انسان شناسی فرهنگ مطلب می‌نوشتیم و جمع‌آوری هم می‌کردم. در این مرحله خیلی تحت تأثیر مقوله انسان شناسی قرار گرفتم. بعد از آن با ایرج افشار حشر و نشر زیادی داشتم و به من گفت چرا نمی‌روی درباره تاریخ عکاسی و کارت پستال‌ها پژوهش کنی. این بود که از سال ۱۳۸۸ تصمیم گرفتم سمت پژوهش تاریخ عکاسی و کارت پستال‌های تصویری بروم و در این راه ۱۵ دانشجوی نخبه هم با من همکاری کردند. در این پروسه مرکزی درست کردیم با نام مرکز میراث تصویری و تا به حال ۱۳ عنوان کتاب مرتبط در این حوزه چاپ کرده‌ایم و شدیم اولین کسانی که در حوزه علم جمع‌آوری و پژوهش درباره کارت پستال‌های تصویری در ایران فعالیت می‌کنند. حوزه این فعالیت‌های ما مرتبط است با کارت پستال‌هایی از سال ۱۸۹۹ میلادی به بعد که بیشتر در دوران قاجاریه بوده است. سه سال هم در تقلیس کتاب‌های مربوط به تاریخ عکاسی منتشر کردیم و یکی از این مجموعه‌های نفیس عنوانش «گیلان عصر قاجار در عکاس‌های هرماکوف» و کتاب‌های متعدد دیگری است. دفتری هم با حمایت دکتر محمد کاظمی و همسرش تاسیس کرده‌ام که روی تاریخ عکاسی متمرکز هستیم.

